



(این مطلب) به این خاطر است که خود آن موضوع (مشروطه) قابلیت تفصیل و تاویل نکته‌های نوراً داشته است و گرنه، چیزی که بسیط و جامد است [را] با تمام حدت ذهنی تا یک سقفی می‌توانید به تفسیر بگیریید و بیش از آن نمی‌توانید.

معتقد هستم نهضت مشروطه یک جنبش باز است. یک نهضت باز است و بسته نیست. پرونده نهضت مشروطه بسته نشده چون اثر آن باقی مانده است. به تعبیر من - چنانکه در ابتدای بحث گفتم - «زمانه» آن از «زمانش» متسع تر است. این درباره افراد هم صدق می‌کند. ما افرادی داریم که زمانه و زمان آنها با هم منطبق است و نشانه آن هم این است که وقتی می‌میرند، واقعا مرده‌اند. برعکس: آدم‌هایی هم داریم که زمانه آنها از زمانشان متسع تر است، همانند حضرت امام (ره). امام (ره) نزدیک ۲۰ سال پیش از دنیا رفته است ولی اگر همین الان کسی کتابی بنویسد (که نوشته‌اند) و با عنوان «عصر امام خمینی (ره)» از این زمانه ما یاد کنند، کسی خرده نمی‌گیرد. کسی نمی‌گوید که این همه تحولات در جهان مدرن رخ داده و شما از آدمی که ۲۰ سال قبل از دنیا رفته الان صحبت می‌کنید و می‌گویید روح این عصر، روح خمینی است. کسی این خرده را نمی‌گیرد چرا که مسائلی که امروز فراروی ما وجود دارد را وقتی به گفتمان فکری امام (ره) می‌زنیم، پاسخ می‌گیریم. پاسخ کارآمد هم می‌گیریم.

هر زمانی مسائلی خود را به گفتمان امام (ره) زدیم و پاسخ کارآمدی به ما نداد، عصر امام (ره) تمام خواهد شد. کما اینکه عصر علامه‌حلی تمام شد. عصر شیخ طوسی تمام شد و اینها افرادی بودند که اگر بزرگ‌تر از حضرت امام نبودند، کوچک‌تر هم نیستند. اما الان این گونه نیست. هر چند که بالاخره عصر امام هم یک‌روز تمام می‌شود. اما سمفونی میراث مجموع اینها تمام نمی‌شود. ما همچنان سر سفره زنجیره فقاقت هستیم. زنجیره فقاقت نه زنجیره فقیه خاصی. اما در این عصر از قضا اگر کسی بگوید من سر سفره امام (ره) به مثابه یک فقیه خاص هستم، کسی خرده نمی‌گیرد چون زمانه حضرت امام (ره) هنوز تمام نشده است.

نکته دیگر اینکه نهضت مشروطه از زاویه سوم توسط دو طیف (و) از دو خاستگاه قرائت شده است. یعنی یک عده‌ای از طریق تفسیر و تحلیل «تحولات درونی عالم شیعی» یا «عالم ایرانی» به نهضت مشروطه رسیده‌اند؛ یک عده هم از پشت عینک تحولات عارض بر «تحولات تاریخ ایران» به نهضت مشروطه رسیده‌اند و آن را تفسیر و تعریف کرده‌اند.

طبق این دسته‌بندی که من عرض می‌کنم جریان آقای آدمیت و جریان آقای سیدجواد طباطبایی در کنار جریان خودی قرار می‌گیرد و در کنار جریان علما قرار می‌گیرد [و نقطه عزیمت تحلیل در نظر این‌ها، داخلی است]. پروژه فکری آدمیت «تاریخ اندیشه» است. پروژه سیدجواد طباطبایی «سنت» است

به عبارت دیگر عده‌ای «نقطه عزیمت تحلیل» نهضت مشروطه را «داخلی» انتخاب کردند و یک عده‌ای «بیرونی» انتخاب کردند. هر دو هم غلط نرفتند و فقط ممکن است در نتایج خلط کرده باشند.

این دسته‌بندی را هم عوض می‌کنند. مثلاً طبق این دسته‌بندی که من عرض می‌کنم جریان آقای آدمیت و جریان آقای سیدجواد طباطبایی در کنار جریان خودی قرار می‌گیرد و در کنار جریان علما قرار می‌گیرد (و نقطه عزیمت تحلیل در نظر این‌ها، داخلی است).

پروژه فکری آدمیت «تاریخ اندیشه» است. پروژه سیدجواد طباطبایی «سنت» است. تحولات فکری درون سنت است و لو وقتی این سنت را تحلیل می‌کنند به مفهوم بن‌یست و تصلب می‌رسند. ولیکن این مهم است که فرد نقطه عزیمت تحلیل خود را در عمق تاریخ خود ما انتخاب کرده است. می‌گوید در تاریخ ایران روزگاری که غربی به معنای غرب مدرن هم وجود نداشت، اتفاقات اندیشه‌ای رخ داد. اتفاقات اندیشه‌ای، فراز و فرودهایی داشت و در جاهایی انقباض داشت و در جاهایی انبساط و یک جایی هم انحطاط و یک جا هم زوال داشت. حالا این اندیشمندان در این مسیر تاریخی که طی می‌کنند، یک جایی در همین سیر تحول درونی اندیشه بومی ما، به مشروطه می‌رسند؛ لذا در مشروطه هم مفهوم اصلی‌ای که بررسی می‌کند «مفهوم سنت» است.

آدمیت مساله «تحول اندیشه» دارد. از یک جایی شروع کرده است. البته من مساله آقای طباطبایی را اصیل‌تر از آقای آدمیت می‌دانم اما الان بحث اصالت نیست بلکه بحث [از] «نقطه عزیمت» تحلیل است. آدمیت از یک تحولات اندیشه‌ای شروع می‌کند و به مشروطه می‌رسد (و این چنین می‌بیند).

آدمیت می‌بیند که نقطه عزیمت تحلیل آنها در تاریخ معاصر، دقیقاً از بیرون ماست. یعنی از «رئس‌الس غریبی» حرکت می‌کنند و خواسته یا ناخواسته، خودآگاه یا ناخودآگاه، نقطه ثقل تحولات چند قرن اخیر دنیا را رئس‌الس غریبی می‌دانند. (به نظر ایشان تحول) از آنجا آمده و (افراد) به دلیل اینکه

ایرانی، مسلمان و شیعه بوده‌اند، سعی می‌کنند فلش آن تحولات را به درون کشور ما وارد کنند و الان [هم] می‌گویند ورود تجدید در ایران ما چه بازتابی داشته» و پاسخ می‌دهند «مشروطه».

در این نوع افراد، چه بسا عالم دینی هم قرار گیرد و چه بسا یک فرد روحانی هم قرار گیرد. یک کسی قرار گیرد که - فرض کنید - در بستر دیگری با آدمیت و دیگران درگیر هم شده باشد. ولیکن این تقسیم‌بندی دیگری است. یعنی یک زمانی شما این‌طور امور را تحلیل می‌کنید.

در کتاب «غرب‌شناسی»، من تلاش کرده‌ام تحول را «درونی» بحث کنم. وقتی تحول را درونی بحث می‌کنید، تفاوت روشی آن با جریان مقابل این می‌شود که اگر غربی هم نبود، چیزی از جنس مشروطه رخ می‌داد. من در این کتاب بحث را بر مبنای یک منبع مولدی به نام «دستگاه فقاقت» بیان می‌کنم و می‌گویم این فقاقت یک دستگاه مولدی است که مناسب با زمانه خود آدم، ادبیات و نهاد تولید می‌کند. حالا این دستگاه به مقطعی رسیده است که زمانه آن «اشغال عالم اسلام توسط روح تجدد» است. دوباره این «دستگاه فقاقت» همچنان منبع اصلی و نقطه ثقل است و [دستگاه فقاقت] مناسب با این زمانه؛ این آدم خاص، نهاد خاص، روش خاص و ادبیات خاص را تولید کرده است. البته آن اتفاقی که از بیرون آمده، می‌تواند نقش کاتالیزور را داشته باشد. من معتقد هستم اگر آمریکا و اسرائیل و غربی نبود، انقلاب ۵۷ ایجاد می‌شد ولو در ۵۷ اتفاق نمی‌افتاد و در ۶۷ یعنی با ۱۰ سال تاخیر رخ می‌داد؛ اما به هر حال اتفاق می‌افتاد. خود فقه ما یک پویای درونی دارد، یک سیر تاریخی دارد که از یک جایی به بعد باید زایمان کند. حال این زایمان ممکن است در پروسه طبیعی خود با لگدی روبه‌رو شود و زودرس شود. یا با یک سوزن فشار روبه‌رو شود و زودرس اتفاق بیفتد.

◆ پس به یک نحو «تاریخ جهانی» قائل هستید؟

می‌ترسم ابهام این را تاریخ جهانی بگذارم. من می‌خواهم بگویم «اسلام و اندیشه‌های اسلامی» را در یک بافتار تاریخی، با قطع نظر از تحولاتی که